

به مناسبت اول ماه می روز بین المللی طبقه کارگر

پیدایش طبقه کارگر، پیشینه تاریخی جنبش طبقه کارگر، پیروزی های تاریخی و شکست های این طبقه و نقش دورانسازان در پیروزی انقلابات اجتماعی.

با انقلاب صنعتی، سرمایه داری به عصر جدیدی از تکامل خود، عصر تولید ماشین گام نهاد. روابط تولید سرمایه داری به تدریج بصورت روابط مسلط در جامعه درآمد و مبارزه کارگران و طبقه بورژوازی تاریخ تازه ایر اعلام نمود. تفوق روابط تولید سرمایه داری جریانی ساده و خودبخودی نبود بلکه مولود مبارزه اقتصادی و سیاسی دیرینه بود که میان طبقات جدید و طبقات حاکمه کهن از آغاز قرن هفدهم تا نیمه اول قرن نوزدهم ادامه داشت. انقلاب صنعتی باعث بوجود آمدن یک طبقه سرمایه دار صاحب صنایع بزرگ که از لحاظ اقتصادی و سیاسی طبقه مسلط بود و در عین حال یک طبقه بسیار وسیعتر کارگران مولد را نیز بوجود آورد. در پایان قرن هژدهم و ویژه در طی نیمه اول قرن نوزدهم طبقه کارگر که پیش از آن دنباله رو بورژوازی در مبارزه اش علیه فئودالیزم بود- به مبارزه مستقل خود بصورت یک طبقه آغاز نمود. در این دوره ایدئولوژی و سازمانهای سیاسی مربوط به این طبقه تشکیل شد و مستحکم گشت.

بر رغم انقلابات بورژوازی که در یک رشته کشورهای اروپائی بوقوع پیوسته بود، در این ممالک هنوز بقایای فئودالیزم که مانع تکامل صنعت بود به موجودیت خود ادامه میداد. مبارزه علیه این بقایا به رهبری طبقه بورژوازی و همکاری سایر اقلتار جامعه و بطور عمده طبقه کارگر صورت میگرفت. ولی رفته رفته طبقه کارگر نقش قطعی خود را در زندگی سیاسی ایفا مینمود. همانطور که انگلستان پیش از همه ممالک به راه تکامل سرمایه داری گام نهاد، جنبش طبقه کارگر این کشور نیز زودتر از ممالک دیگر آغاز شده و رشد یافت. طبقه بورژوازی سازمان های سیاسی خود را بوجود آورد و برای انتشار اندیشه های طبقاتی اش به نشر روزنامه ها و مجلات خاص خود پرداخت.

در همین زمان که طبقه کارگر انگلستان به صحنه مبارزه سیاسی وارد گشت. جنبش کارگری انگلستان از اواخر قرن هژدهم شروع شده بود و در آغاز بصورت شکستن و نابودی ماشینها متظاهر گشت. کارگران به طولانی بودن ساعات کار (14 تا 16 ساعت) و رواج کار زنان و کودکان و ناچیز بودن مزد ها و اخذ جریمه و باج بدین گونه اعتراض میکردند. علت آن بود که کارگران کارخانه ها در آن زمان از دهقانان و پیشه وران ورشکسته ای تشکیل میشد که به ضرورت استقرار ماشین در تولید ناآگاه بوده و ماشین را مسئول وضع محنت بار خود می دانستند. این جنبش نام لودیسم بخود گرفت (مأخوذ از نام کارگری اسطوره ای موسوم به "لود" که گویا برای نخستین بار برای رهائی از شر استثمار ماشین خود را نابود ساخت). بعد از آنکه دولت در سال 1832 قانونی را از پارلمان گذراند که شیوه انتخابات را بنحوی تغییر داد که همه کسانی که دارای درآمد قابل توجهی بودند حق رأی یافتند. کارگران از این شیوه انتخابات چیزی بدست نیاوردند و بنابراین از بورژوازی چشم پوشیده و به تشکیل سازمان های ویژه خود پرداختند. بدین گونه "انجمن کارگران لندن" در سال 1836 تشکیل گردید. سال بعد انجمن برنامه ای برای اصلاح انتخابات بیرون داد بنام "منشور خلق" و در سراسر این جنبش نام چارتریزم داده شد. جنبش چارتریزمها جهت بهبود شرایط دشوار زندگی کارگران، جنبه برده و ارکار و استبداد سیاسی منشور تازه ای را که حاوی یک رشته مطالبات اجتماعی بود تدوین و تنظیم نمود. و درخواستی با سه میلیون امضا به پارلمان سپرد که به عدم توجه پارلمان مواجه گشت. سپس موجی از اعتصابات سراسر کشور را فرا گرفت. در سال 1847 پارلمان مجبور شد قانونی را به تصویب برساند که بنابر آن ساعات کار روزانه درده ساعت تثبیت گردید.

در فرانسه کارگران به تشکیل سازمان ها و باشگاه های مخصوص و تدوین خواستههای مورد نظر خود اقدام نمودند و فقط به مباحثه اکتفا نکرده علیه نظام موجود به اعتراض و شورش بر می خاستند. از جمله قیام کارگران لیون در سال 1831 و قیام کارگران پاریس در سال 1832، قیام مجدد کارگران لیون در سال 1833 و قیام پاریس در سال 1839. قیام های مزبور شکست خورد لکن سطح آگاهی کارگران را از توجه به زندگی روزمره به مسایل عمیق تر متوجه ساخت و نشان داد که نیروی سیاسی جدیدی در پهنه، تاریخ ظهور کرده است. با وجود سرکوبی قیام ها، نارضائی خلق بیش از پیش شدت می یافت، در فرانسه انقلابی در شرف وقوع بود (انقلاب 1848).

طبقه کارگر آلمان دیرتر از طبقات کارگران انگلیس و فرانسه به پیدائی آمد و مبارزه خود را در نیمه قرن نهم آغاز کرد و در صدد تشکیل سازمان های خاص و اعلام تقاضای خود برآمد. به علت فقدان دموکراسی در آلمان، در آغاز سازمان های در خارج- سوئیس و انگلیس که دارای نظام سیاسی دموکراتیک بودند- تشکیل شدند (از جمله اتحادیه خلق آلمان) و کوشیدند جنبش کارگری آلمان را از خارج هدایت کنند ولی به علت ضعیف بودن رابطه آنها با کارگران ایالات مختلف آلمان، نتوانستند هیچ گونه رهنمای عملی به جنبش طبقه کارگر بنمایند. با آنهم کارگران آلمان برای حقوق خود آشکارا مبارزه میکردند. از آن جمله قیام کارگران در ناحیه سیلزی (پیشرفته ترین منطقه صنعتی آلمان) که شرایط زندگی در آنجا فوق العاده جان فرسآبود.

بطور کلی جنبش طبقه کارگر در اروپا پیش از صدور "مانیفست کارگری" بطور خودبخودی گسترش می یافت. کارگران هنوز نگرش مشترکی از جهان، جامعه و تکامل آن و نقش تاریخی خود- و خلاصه آیدنولوژی مشترک- نداشتند از اینرو اقدامات آنها پراکنده و نامتشکل بود و معمولاً به شکست می انجامید. تا میانه قرن نهم، بیشترین بخش کارگران زیر نفوذ اندیشه های بورژوائی یابیده های سوسیالیسم تخیلی بودند. سوسیالیسم تخیلی خیلی پیش از این زمان، همزمان با ظهور سرمایه داری و طبقه کارگر بوجود آمده بود. این مکتب عمده بیانگر اعتراض طبقه کارگر به ستم و بهره کشی و کوشش این طبقه برای استقرار نظامی نو و عادلانه بود. نخستین نمایندگان سوسیالیسم تخیلی: توماس مور (1474-1535)، توماس کامپانلا (1568-1639)، فرانسویس نوئل بابوف (1760-1797) مورلی و دیگران از کاستی های جامعه مبتنی بر بهره کشی انسان از انسان به شدت انتقاد نموده و رشته ایده های رادرباره تشکیل جامعه ای جدید و عادلانه پیشنهاد میکردند. به عقیده ایشان جامعه نو باید میان همه مردمان تمامی سطوح زندگی تساوی سیاسی، اقتصادی و معنوی برقرار کند. ولی آنچه را آنها نمی توانستند درباره آن سخن گویند این بود که جامعه مزبور چگونه میتواند بوجود آید. ایشان معمولاً جامعه جدید را همچون چیزی دور از زندگی واقعی تصور می نمودند. مثلاً توماس مور جامعه آینده خود را در جزیره ای خیالی که خود آنرا «ایتوپیا» می خواند تأسیس کرد و از آن پس واژه «ایتوپیا» در ردیف چیزی غیر واقعی و غیر قابل حصول درآمد.

در قرن نهم سن سیمون (1825-1860)، چارلس فوریه (1837-1772) و رابرت اون (1858-1771)، سوسیالیسم ایتوپییائی (تخیلی) را گسترش دادند. اینان تضادهای جامعه سرمایه داری را مشاهده میکردند و معتقد بودند که انقلاب بورژوازی برای زحمتکشان نه آزادی و نه برادری به ارمغان آورده است، گرچه این خواستها بر پرچم انقلاب بورژوازی نقش بسته بود. سوسیالیستهای تخیلی به سرمایه داری داغ ننگ میزدند و جراحات آنرا افشان نموده و در برابر آن، ایده آل نظام نوینی که عاری از بهره کشی و ستیزه های طبقاتی باشد می نهادند. سوسیالیست های تخیلی قرن نهم اهمیت کامل تولید برای اجرای اصل توزیع بر حسب کار و برای ارضای حوایج اساسی مردم را دریافته بودند. ایشان حتی طرق معینی را برای انتقال از جامعه سرمایه داری به جامعه سوسیالیستی پیشنهاد می نمودند. مثلاً فوریه به ضرورت ایجاد "فالانژ" اعتقاد داشت. فوریه پس از انتشار کتاب خود و پیشنهاد ایده های اساسی خویش در مورد جامعه امیدوار بود که سرمایه دار «خوب» پیدا کند که داوطلبانه از سرمایه خود چشم پوشیده و از صمیم قلب برای جامعه مزبور- یعنی- فالانژ- بکوشد. وی بارها اعلام کرد که چه کسی آماده قبول داوطلبانه برای تحقق این ایده است ولی تازمانی که زنده بود هیچکس به دعوت وی پاسخ نگفت. سن سیمون حتی برای پایه گذاری جامعه آینده مبالغی سرمایه گذاری کرد و کوشید بنای زندگی آنرا بر اصول سوسیالیستی استوار سازد لیکن آن اجتماع بزودی به یک موسسه سرمایه داری معمولی با تمام تضادهایش تغییر یافت.

چرا سوسیالیست های تخیلی شکست یافتند؟ از آنرو که از جامعه تصویری علمی نداشتند. ایشان علت تقسیم جامعه به طبقات را ندانسته منشاء آنرا به طبیعت شریبریخی زورمندان نسبت می دادند که یا از طریق زور و یا از طریق دیگر دارائی و حتی جان افراد ضعیف را به تملک خود در آورده و از لذت تساوی و برابری میان آدمیان ناآگاه اند. بنابراین اینان از طرق واقعی حل این تضادها نیز عاجز بوده و فکر میکردند که با پند و اندرز به ثروت مندان و سرمایه داران و ایجاد واحدهای نمونه میتوان جامعه ای فارغ از تضادهای طبقاتی آفرید. خلاصه سوسیالیست های تخیلی نمی توانستند قوانین اجتماعی بر تکامل جامعه سرمایه داری و آن نیروهای اجتماعی را که قادر به ایجاد جامعه مطلوب آینده اند، کشف نمایند.

فلسفه کلاسیک آلمان: در نیمه قرن نهم علوم طبیعی و اجتماعی به چنان سطحی از تکامل رسیده بود که ایجاد فلسفه ای برآستی علمی- که هدفش مطالعه کلی ترین قوانین تکامل طبیعت و اجتماع باشد امکان پذیر بود. علوم طبیعی نشان میداد که جهان بر حسب قوانین ذاتی خودش بوجود آمده و تکامل یافته است. پیشرفت طبیعی به تکامل بیشتر فلسفه علمی توسط لودویک فویرباخ (1804-1772) بعمل آمد. جورج ویلهلم فردریک هگل (1831-1770) فیلیسوف آلمانی دیگر نیز روش بکاررفته بوسیله علوم طبیعی را در تحلیل پدیده های طبیعت و اجتماع تعمیم

ودیالکتیک را به سطح جدیدی ارتقا داد. بنابراین دیالکتیک هگل تغییر و تکامل دایمی مورد ملاحظه قرار گیرد. ولی نه فویرباخ و نه هگل نتوانستند فلسفه ای برآستی علمی بوجود آورند.

همزمان با رشد و تکامل سرمایه داری علوم طبیعی و فلسفه ماتریالیستی راه رشد و تکامل پیمود. انگلس میگوید: "در آلمان قرن نهم مانند فرانسه قرن هژدهم، انقلاب فلسفی مقدمه ای برای انقلاب سیاسی بود." قبل از آنکه مارکس و انگلس ماتریالیسم دیالکتیک را در سال 1840 سنتز کنند، دیالکتیک هگل که هر دو شاگردانش بودند بعزت ایده آلیزم فراوانش به بن بست رسیده بود. مارکس و انگلس بنیان گذاران سوسیالیسم علمی، ماتریالیسم فلسفی را تکامل دادند، ماتریالیسم تاریخی مارکس بزرگترین پیروزی فکری و علمی بشر در قرن 19 بود. مارکس و انگلس در فعالیتهای مجامع انقلابی پاریس در سالهای دهه پنجم قرن نهم شرکت نمودند. در این هنگام افکار سوسیالیستی خرده بورژوائی در محافل انقلابی پاریس رونق بسزا یافته بود و نهضت کارگری را از مجرای درست خویش منحرف میساخت. در میان این قبیل افکار نظریات پرودن سوسیالیست خرده بورژوا و ایده آلیست فرانسوی نفوذ فراوانی داشت. بهمین سبب مارکس بدو به بطلان عقاید سخیف وی پرداخت و در جواب کتاب پرودن بنام «فلسفه فقر» مارکس رساله ای تحت عنوان «فقر فلسفه» را در سال 1847 انتشار داد. انتشار این اثر تأثیر شایانی در افکار عمومی نموده و از نفوذ افکار پرودن کاسته شد. مبارزه علیه سوسیالیسم خرده بورژوائی موجب شد که کم مارکس و انگلس عقاید فلسفی و اجتماعی خویش را بر پایه های محکم و متینی استوار نمودند. آنها در سالهای 1844 و 1845 متفقاً با انتقاد و بررسی فلسفه هگل و لودویک فویرباخ پرداختند و با نظریه ماتریالیسم تاریخی تئوری سوسیالیسم علمی و تاکتیک انقلابی طبقه ای کارگر را بطور قطع کشف نمودند. مارکس مناسبات تولیدی سرمایه داری را مطالعه نموده و با تحلیل علمی (بر مبنای ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک) ماهیت و خصیلت نظام سرمایه داری و شیوه استثمار کارگران و ارزش اضافی ای که بوسیله کارگران تولید می شود و سرمایه داران آنرا غصب میکنند، افشامود. "سرمایه" با ارزش ترین اثر کارل مارکس در زمینه است. مارکس و انگلس "مانیفست کمونیست" را که سند برنامه ای "اتحادیه کمونیستها" بود در سال 1848 انتشار دادند، و انترناسیونال اول و دوم در پرتو "مانیفست کمونیست" تشکیل شد. انترناسیونال اول (1864-1872) برای تدارک یورش انقلابی علیه سرمایه اساس گذاشته شد. برنامه آن بوسیله مارکس تهیه شد و در آن رهائی طبقه کارگر توسط خود طبقه کارگر و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر قید گردید. بین الملل دوم (1889-1914)؛ انگلس نقش فعالی در آن بعهده گرفت و خدمات ارزنده ای را در تقویت جنبش بین المللی کمونیستی انجام داد. این سازمان به تکامل اصولی نه انجامید و بقول لنین "این امر موجب تنزل موقت انقلابی و تشدید اپورتونیزم گردید که سرانجام کار را به ورشکستگی ننگین این انترناسیونال کشاند"، که کارل کائوتسکی رهبر ریزونیستهای بین الملل دوم در شکست آن نقش بازی نمود.

از نظر تاریخی طبقه پرولترهای صنعتی همزمان با زایش شیوه تولید سرمایه داری یعنی در مرحله تلاشی فتودالیزم پدید می گردد. خانه خرابی و ورشکستگی دهقانان که زمین های خود را از دست میدادند نخستین منبع ایجاد پرولترها بود. بعدها نیز خرده بورژوازی ورشکست شده در شهرها و دهات، با تکامل سرمایه داری، به تقویت صفوف پرولتاریا منجر میشود. پرولتاریا یکی از دو طبقه اساسی فراماسیون اجتماعی- اقتصادی سرمایه داری است، و طبقه اساسی دیگر این صورت بندی، بورژوازی است. استثمار پرولتاریا از جانب بورژوازی موجب تضاد آشتی ناپذیر منافع طبقاتی آن ها و مبارزه طبقاتی آنهاست. پرولتاریا پیگیرترین طبقه انقلابی در جامعه سرمایه داری است، زیرا که اولاً: پرولتاریا بامترقی ترین و رشد یابنده ترین شکل تولید یعنی صنایع ماشینی و تولید بزرگ صنعتی در ارتباط است و پیوسته رشد و تکامل می یابد. ثانیاً: خصلت تولید سرمایه داری خود برای اتحاد و تشکل و آموزش پرولتاریا شرایط مساعد فراهم میکند. ثالثاً: امکان وی برای سازمان دادن اقدامات آگاهانه توده ای از هر طبقه دیگر بیشتر و آگاهی طبقاتی وی بالاتر است.

پرولتاریا در مبارزه برای رهائی خود می تواند و باید تمام توده های زحمتکش و در درجه اول دهقانان را به سوی خویش جلب نموده و نبرد علیه سرمایه داری را رهبری کند. و به همین جهت طبقه پرولتاریا رسالت تاریخی سرنگونی طبقه بورژوازی و تشکیل جامعه نوین سوسیالیستی و ایجاد دکتاتوری طبقاتی اشرافه عهده دارد. پرولتاریا تحت رهبری حزب انقلابی اش، تحت رهبری اندیشه های انقلابی (م ل م) و در جریان مبارزه طبقاتی به منافع اساسی طبقاتی خود و رسالت تاریخی اش در نجات بشریت از ستم و استثمار سرمایه آگاهی می یابد. پرولتاریا به لحاظ موقعیت و خصلت طبقاتی اش انقلابی ترین طبقه در بین تمام زحمتکشان است. اگر او به آگاهی طبقاتی اش (علم مبارزه طبقاتی) دست یابد، یگانه طبقه ایست که تا آخر انقلابی است.

در تاریخ مبارزات طبقاتی پرولتاریای جهان، کمون پاریس در سال 1871 میلادی اولین تجربه مبارزات انقلابی طبقه کارگر بود که توانست برای بار اول دکتاتوری طبقاتی بورژوازی را سرنگون کرده و دکتاتوری طبقاتی خود را تاسیس کند. کمون پاریس برای بار نخست شکست پذیری طبقات ارتجاعی سرمایه دار را در زیر ضربات مبارزات

انقلابی طبقه کارگر ثابت نمود. با آنکه کمون پاریس بنا بر علل معین بعد از حدود دو ماه شکست خورد و پرولتاریای انقلابی بوسیله بورژوازی سرکوب گردید، لکن به لحاظ تاریخی تجربه کمون در جنبش انقلابی پرولتاریای جهان حایز اهمیت فراوان است.

پیروزی انقلاب اکتوبر سال 1917 در روسیه تحت رهبری حزب کمونیست (بلشویک) به رهبری لنین و تشکیل کشورشورها و ایجاد دکتاتوری پرولتاریا و تاسیس جامعه سوسیالیستی، بزرگ ترین پیروزی طبقه کارگر جهان در اوایل قرن بیستم بود. با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک برشم کره زمین کشورشورها بحیث یگانه پایگاه انقلابی جهان در برابر دژ سرمایه و امپریالیزم و ارتجاع بین المللی بظهور رسید. کشورشورها بحیث پایگاه انقلابی جهان توانست روحیه آزادی خواهی و شور و شوق انقلابی زحمتکشان جهان را افزایش داده و روح شورشگری را بر ملل تحت سلطه استعمار و امپریالیزم بدمد. بعد از قدرت رسیدن طبقه کارگر در روسیه ملل تحت سلطه استعماری تزار به استقلال و آزادی رسیدند؛ ملل دیگر در جهان توانستند خود را از زیر یوغ ستم و بردگی استعمار و امپریالیزم نجات دهند؛ جنبشهای آزادی خواهی و مبارزات انقلابی در سراسر جهان رونق گرفت و موجب ارتقای روحیه انقلابی روشنفکران مردمی و توده های خلق شده و انترناسیونالیزم پرولتاریایی بیش از پیش استحکام یافت. تولد جمهوری دموکراتیک ویتنام در سپتامبر 1945 میلادی که به بیش از هشتاد سال سلطه استعمارگران فرانسه پایان داده و خلق ویتنام به استقلال و آزادی و دموکراسی رسید، پیروزی دیگری برای زحمتکشان جهان محسوب میشد. با پیروزی انقلابات توده ای در کشورهای اروپای شرقی بعد از جنگ جهانی دوم جنبش انقلابی در جهان بیش از پیش تقویت گردید. با پیروزی انقلاب چین در سال 1949 تحت رهبری حزب کمونیست چین و رهبری مائوتسه دون پایگاه انقلابی دیگری در برابر امپریالیزم بین المللی بوجود آمد. همچنان توده های خلق کوریای شمالی با مبارزات انقلابی شان به سلطه امپریالیزم و ارتجاع خاتمه داده و جمهوری دموکراتیک کوریای شمالی را اعلام کردند.

بعد از مرگ استالین در سال 1953 و احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی و پیروی احزاب در قدرت در کشورهای اروپای شرقی و احزاب کمونیست خارج از قدرت در سایر کشورها از رویزیونیزم خروشچفی، افتراق بزرگی در جنبش بین المللی کمونیستی بوجود آمد؛ اما با آنهم چین انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون توانست رهبری مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن را در سطح جهان بعهد گرفته و چین بحیث پایگاه انقلاب جهانی نقطه امید پرولتاریا و زحمتکشان جهان گردید. مائوتسه دون با آموزش از احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی و در پر تودیکالکتیک ماتریالیستی تنوری "ادامه انقلاب تحت دکتاتوری پرولتاریا" را تدوین کرد و براه اندازی انقلاب کبیر فرهنگی در چین و تصفیه حزب و دولت چین از وجود بورژوازی نوین توانست برای یکدهه انقلاب چین را از شکست نجات دهد. انقلاب کبیر فرهنگی چین باعث موج جدیدی از جنبشهای مترقی و انقلابی در کشورهای اروپایی، امریکا و کشورهای تحت سلطه (آسیا، افریقا و امریکای لاتین) گردید و مبارزات ضد امپریالیستی و جنبشهای ضد جنگ تجاوزکارانه امریکا علیه خلقهای ویتنام و کامبوج در امریکا و اروپا اوج و گسترش یافت. اما بعد از مرگ مائوتسه دون انقلاب چین نیز بوسیله رویزیونیستهای «سه جهانی» سرنگون گردید.

جنبش انقلابی پرولتاری افغانستان: جنبش انقلابی (م ل ا) در سال 1347 شمسی (1968 میلادی) بر اساس ضرورت تاریخی رهبری مبارزات انقلابی روشنفکران مردمی و توده های خلق علیه ارتجاع فنودال کمپرادوری و سلطه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم بالهام از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آغاز گردیده و رونق و اعتدالی گسترده یافت. و نام اکرم یاری فقید در بین بنیان گذاران این جنبش انقلابی برجسته است. در اوایل همین سال "سازمان جوانان مترقی" بانشر اولین شماره نشریه "شعله جاوید" (ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین) فعالیتهای علنی اشرا آغاز نمود. جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری سازمان جوانان مترقی در شرایطی برای افتاد که نظام سلطنت ظاهرشاهی در رأس طبقات حاکم فنودال و کمپرادور، با تصویب قانون اساسی جدید (که در آن در مورد اجازه فعالیت احزاب سیاسی ذکری رفته بود، ولی در عمل هرگز قانون احزاب سیاسی توسط دولت به تصویب نرسید)، شعار دموکراسی پارلمانی را در کشور بلند نمود. رژیم سلطنت با این اقدام بعد از بیش از سه دهه استبداد و اختناق، بگیروبه بندوزندان و شکنجه در جامعه؛ روزنه کوچکی تنفس برای روشنفکران مترقی و انقلابی کشور (که در سنگر دفاع از منافع توده های خلق کشور قرار داشتند و در جهت تحقق آمال آنها مبارزه میکردند)، بوجود آمد. در آن شرایط سازمان جوانان مترقی مبارزات نظری و عملی اشرا عمدتاً در دو عرصه به پیش میبرد: رهبری مبارزات ضداارتجاعی و ضدامپریالیستی روشنفکران مردمی و توده های خلق در چوکات جریان دموکراتیک نوین و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی بر ضد رویزیونیستهای خلق و پرچم و جریان ارتجاعی راست مذهبی بنام «سازمان جوانان مسلمان». سازمان جوانان مترقی در اوایل لبه تیز مبارزه ایدئولوژیک سیاسی راجعت افزایش ماهیت رویزیونیزم خروشچفی و ماهیت ضد انقلابی «حزب دموکراتیک خلق» (که در صحنه سیاسی کشور به پخش ایده های رویزیونیزم خروشچفی در بین روشنفکران جامعه و مسموم کردن اذهان آنها فعالیت داشت و در جهت زمینه سازی

توسعه نفوذ و سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی در کشور میپیداخت) متوجه ساخت. ونیز به افشای ماهیت ارتجاعی جریان راست مذهبی «اخوان» (که به تبلیغ ایده های ارتجاعی فتوئالی مصروف بوده و در جهت تحکیم نظام فتوئال کمپرادوری و سلطه امپریالیستهای غربی فعالیت میکرد)، مبادرت نمود.

با آغاز مبارزات جریان دموکراتیک نوین طیف گسترده ای از روشنفکران مترقی و مردمی جامعه اعم از تحصیل و متعلمین که عطش مبارزه ضد ارتجاعی و ضد امپریالیستی داشتند، پیرامون جریان دموکراتیک نوین جمع شدند. جنبش دموکراتیک نوین در مدت زمان کم محبوبیت چشم گیری در بین کارگران و سایر اقشار پائینی جامعه در شهرهای بزرگ و بخشهای از روشنفکران مردمی در سراسر کشور کسب نمود. سازمان جوانان مترقی و جریان دموکراتیک نوین تحت رهبری اش در آن زمان یگانه سازمان انقلابی بود که در سنگر دفاع از منافع خلق و میهن در برابر ارتجاع و امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم قرار داشت، از این رو یگانه الترناتیف انقلابی در جامعه بود. زیر احزاب رویزیونیستهای خلق و پرچم بنا بر ماهیت ایدئولوژیک سیاسی آن از منافع بورژوازی ارتجاعی (بورکرات کمپرادور) و منافع سوسیال امپریالیزم شوروی دفاع مینمود. و با استعمال مقولات و شعارهای به ظاهر مترقی اذهان روشنفکران و توده های مردم را نسبت به اندیشه های انقلابی مغشوش میکرد. و «سازمان جوانان مسلمان» که از منافع طبقات ارتجاعی فتوئال و کمپرادور و امپریالیزم غرب دفاع مینمود، با سوء استفاده از معتقدات دینی مردم به متوهم کردن اذهان آنها پرداخته و با توطئه چینی و حملات قاتلان بر علیه منسوبین جریان دموکراتیک نوین فعالیت داشت. قتل سیدال سخندان این فرزند مبارز انقلابی خلق بدست ناپاک گلب الدین جنایتکار این مزدور حقیر ارتجاع و امپریالیزم نمونه از جنایات این باند سیاه و تبهکار علیه فرزندان انقلابی خلق افغانستان در آن زمان بود. این دشمن قسم خورده خلق افغانستان و این قاتل نسل انقلابی کشوری بیش از دیگر گروه های ارتجاعی اسلامی در سالهای جنگ مقاومت مردم افغانستان علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور خلقی پرچمیها ده تن از روشنفکران انقلابی مردمی خاصاً از منسوبین جریان دموکراتیک نوین را در جهات جنگ و یا در کشورهای پاکستان و ایران خاینانه بقتل رساند.

جریان دموکراتیک نوین بابرپائی تظاهرات و میتنگها و ترویج و تبلیغ اندیشه های انقلابی دموکراتیک نوین بوسیله ارگان نشراتی این جریان در بین روشنفکران و توده های خلق کشور موجب شد که به مدت زمان محدود کتله های نسبتاً وسیعی از تحصیل و متعلمین، کارگران، کسبه کاران شهری، مزدور کاران، جوانان، دکان داران کم درآمد، مامورین پائین رتبه، معلمین مکاتب، استادان پوهنتون، کارگران دفاتر دولتی، کارگران و رکشاپها و عناصری از طبقه بورژوازی متوسط به حمایت از جنبش دموکراتیک نوین برآمدند. انتشار نشریه "شعله جاوید" با کیفیت انقلابی در ترویج اندیشه های پرولتری (م ل ا - در آن زمان) در سطح جامعه توانست در مدت کوتاه نقش انقلابی موثری را ایفاء نماید. این جنبش با آنکه نوپا و در مبارزه طبقاتی هنوز کم تجربه بود؛ ولی توانست یک نسل انقلابی را در کشور پرورش دهد. در آن زمان با مساعدت شرایط عینی در جامعه این جنبش عظیم انقلابی سعی داشت تا با مبارزات انقلابی اش شرایط ذهنی را در جامعه مهیا سازد. کتله های وسیعی از روشنفکران مردمی و توده های فقیر شهری و افراد مترقی و میهن دوست جامعه با حمایت گسترده شان به این جنبش یاری می رساندند و هر روز بر دامنه نفوذ و محبوبیت جریان دموکراتیک نوین در جامعه افزوده میشد. ولی سازمان جوانان مترقی همپا بار شد و تکامل سریع جنبش انقلابی کشور نتوانست خود را تکامل داده و جنبش انقلابی پرولتری و آن جنبش عظیم توده ای روبه رشد را به نواصولی و پیگیر رهبری نماید. واقعیت اینست که در آن شرایط رهبری توده های مردم و کتله های روشنفکران مردمی از عهده یک حزب انقلابی منضبط مسلح با ایدئولوژی انقلابی (م ل ا) بود که سازمان جوانان مترقی نتوانست خود را تا آن سطح تکامل دهد. در عمل دیده شد که سازمان جوانان مترقی به اثر انحرافات فکری مختلف چون (اوکونومیسم، آوانتوریزم، سنتریزم و پاسیفیزم) درون سازمان تضعیف شده و از تداوم رهبری آن جنبش عاجز ماند. از آن بعد فعالیتهای مبارزاتی جریان دموکراتیک نوین فروکش کرده و جنبش دچار رکود شد. و بالاخره در سال 1351 شمسی سازمان جوانان مترقی منحل گردید و آن جنبش عظیم توده ای پراکنده شد. بحث مفصل در مورد سازمان جوانان مترقی و نقش تاریخی آن در بوجود آمدن جنبش انقلابی و توده ای دهه چهل خورشیدی و علل فروکش آن و انحلال سازمان جوانان مترقی از عهده ای این نوشته بیرون است و به همین مختصر اکتفا می نمایم.

نقش تاریخی طبقه کارگر در پیروزی انقلابات پرولتری: تاریخ مبارزات انقلابی پرولتاریا
و کمونیستهای انقلابی در رأس مبارزات انقلابی زحمتکش جهان و پیروزی انقلابات پرولتاریائی در کشورهای روسیه و چین و آلبانی و تاسیس دکتاتوری های پرولتاریا و پیروزی انقلابات توده ای در کشورهای اروپای شرقی و چند کشور دیگر در جنوب شرق آسیا در قرن بیستم گواهی میدهد که پرولتاریا تنها طبقه پیکارجوی انقلابی است که مبارزه را تا به فرجام پیروزمندان ادامه میدهد. با پیروزی انقلابات پرولتری که جهان نوینی در برابر جهان کهن

امپریالیستی و ارتجاعی به ظهور رسید، دست آورد بزرگی برای پرولتاریا و زحمتکشان و خلقها و ملل تحت ستم و استثمار در جهان بود. بقول مارکس: "پرولتاریا با سراسر تکامل تاریخی که تاکنون وجود داشته مخالف است". پرولتاریا و کمونیستهای انقلابی هدف دارند تا با سرنگونی نظام کهن سرمایه داری امپریالیستی و نظام های ارتجاعی فئودال کمپرادوری، نظام نوینی را در جهان که از آن زحمتکشان باشد، بنامند؛ جهانی عادلانه و عاری از ستم و استثمار، عاری از فقر و فلاکت، عاری از جنایت و وحشی گری و عاری از استبداد و بیدادگری های طبقات ارتجاعی. زیرا تا طبقات ستمگروبی عدالتی های اجتماعی و ستم و استثمار وجود داشته باشد توده های مردم روی آرامش و آسایش رانخواهند دید. طبقه کارگر بآدستیابی به آگاهی طبقاتی اش این حقیقت را بخوبی درک میکند که تنها پیروزی انقلاب اجتماعی ریشه ای و عمیق امکان نجات او سایر طبقات و اقشار زحمتکش ممکن میگردد. چرا طبقه کارگر تنها یک طبقه واقعاً انقلابی پیگیر است؟ زیرا این طبقه به لحاظ موقعیت اجتماعی اش فاقد هرگونه مایملک شخصی است، او برای ادامه حیات خود و اعضای فامیلش بجز از فروش نیروی کارش دیگر هیچ تضمین مادی ای در جامعه ندارد، او با وسایل تولید پیشرفته سروکار دارد، دارای روحیه اتحاد و تشکل پذیری و آموزش از شرایط کارش است و سطح آگاهی او نسبتاً بالا است. بآنکه ثروتها و نعمات مادی جهان حاصل دست رنج و زحمات طبقه کارگر است و ارزش اضافی نیروی کار او منبع ثروت طبقه سرمایه داران و سایر طبقات و اقشار مفتخوار است، اما فقر و مسکنت همیشگی او را تهدید می کند.

حزب انقلابی مهمترین سلاح مبارزه طبقاتی طبقه کارگر است. طبقات مترقی (طبقه کار و سایر زحمتکشان) برای اینکه بتوانند خود را از سر ستم و استثمار و انواع بیعدالتها و اجحافات طبقات ارتجاعی و امپریالیزم نجات دهند، قبل از همه باید با سلاح علم مبارزه طبقاتی مجهز شده و بر همین مبنا ستاد انقلابی شان را ایجاد کنند. پرولتاریا بدون حزب انقلابی ای که بوسیله مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم رهبری شود، نمی تواند به هدف و الای انقلابی اش یعنی پیروزی انقلاب پرولتری نایل آید. این حزب باید دارای خط انقلابی پرولتری بوده و از بهترین و صادق ترین انقلابیون پرولتری تشکیل شده باشد تا بتواند مبارزات انقلابی طبقه کارگر و سایر طبقات و اقشار زحمتکش جامعه را در جهت سرنگونی سلطه و ستم امپریالیزم و طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور رهبری کند. تجربه پیروزی ها و شکست های جنبش بین المللی کمونیستی این امر را ثابت ساخته است که بدون حزب واقعاً انقلابی پرولتری که بوسیله کمونیستهای واقعی رهبری شود نه انقلابی میتواند به پیروزی واقعی برسد، و نه هم انقلاب پیروز شده میتواند از گزند سرنگونی بوسیله عناصر بورژوازی خزیده در درون احزاب کمونیست انقلابی در امان بماند. از همین جاست که هر کمونیست واقعاً انقلابی و وفادار به آرمان پرولتاریا و زحمتکشان جهان که هدف دارد تا جامعه خود و جهان را تغییر داده و در جهت بنای جهان نوینی مبارزه کند، قبل از همه باید در خود تغییر ایجاد کند و بکوشد تا از اندیشه ها و خصایل کهن طبقاتی و قشری اش گسست کرده و به انسان نوینی تکامل یابد. نقش عنصر آگاه و واقعاً انقلابی در رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق حایز اهمیت است، و از آن با اهمیت تر کیفیت خط انقلابی رهبری کننده یک حزب انقلابی پرولتری است. تجربه مبارزات پرولتاریای جهان نشان داده است که هر بورژوادموکراتی باماسک کمونیزم نتوانسته و نخواهد توانست امر سترگ رهبری مبارزات انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان را علیه امپریالیزم و طبقات ارتجاعی و پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی و ایجاد جامعه بدون طبقه به پیش برد. اگر در تشکیل یک حزب انقلابی خط رهبری کننده و جذب اعضای حزب و ماهیت طبقاتی فکری آنها معیارهای لنینی در نظر گرفته نشود و رابطه دیالکتیکی بین تئوری و عمل از نظر انداخته شود، امر خطرناکی خواهد بود. همانطور که: "بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی نیز نمی تواند وجود داشته باشد"؛ بدون عنصر واقعاً انقلابی مردمی و صادق به امر انقلاب، تشکیل حزب انقلابی پایداری که بتواند اعتماد و حمایت توده های خلق را جذب کرده و مبارزات آنها را به شیوه انقلابی رهبری نماید، امر آسانی نخواهد بود. کمونیستهای راستین زمانی میتوانند حزبی را با چنین کیفیت و خصلت انقلابی تشکیل دهند که با مبارزات پیگیر ایدئولوژیک سیاسی بر انواع اپورتونیزم و رویزیونیزم غلبه حاصل کرده و آنها را از جنبش کمونیستی طرد کنند. از این موضوع این طور استنباط نه شود که ما خواهان تشکیل حزب کاملاً یکدست و باصطلاح عاری از هرگونه عیب و نقص هستیم زیرا در جوامع طبقاتی این امر ممکن نیست و در این جوامع هر روز انحرافی در درون سازمان ها و احزاب کمونیست انقلابی سر بلند میکند که باید با مبارزه بین "دو خط" به مقابله برخاست و آنها را طرد نمود.

در قرن بیستم ما شاهد به شکست کشاندن انقلاب اکتوبر و سرنگونی دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی بوسیله عناصر بورژوازی نوحاسته (رویزیونیستهای خروشچفی) در درون حزب و دولت شوروی، و شکست انقلاب چین توسط عناصر بورژوازی درون حزب (باند رویزیونیستهای «سه جهانی») و شکست انقلاب سوسیالیستی در آلبانی و انقلاب های توده ای در کشورهای اروپای شرقی و کشورهای ویتنام، لاوس و کوریا شمالی توسط رویزیونیستهای مخفی درون احزاب کمونیست این کشورها، بوده ایم. امپریالیزم بین المللی بعد از پیروزی انقلابات

پرولتاری و انقلاب های توده ای از هیچ نوع رذالت و پستی ، توطئه و تهدید و خیانت علیه انقلابات این کشورها دریغ نکرد لکن عملاً نتوانست این انقلابات را از بیرون مورد حمله قرار داده و سرنگون کند. ولی عناصر بورژوازی در درون این احزاب و دولتها توانستند دکتاتوری های پرولتاریا را از درون سرنگون کنند. این موضوع باید درس بزرگی برای کمونیستهای انقلابی و پرولتاریای جهان باشد که همزمان با هوشیاری و بیداری در برابر توطئه ها و خیانتها و یا حملات امپریالیزم و ارتجاع بین المللی علیه جنبش انقلابی کمونیستی جهان؛ جداً متوجه رخنه عناصر بورژوازی و یا عاملین آن در داخل احزاب و سازمان های انقلابی پرولتاری باشند و لحظه ای از این امر غافل نباشند. و همزمان بپیشبرد مبارزه طبقاتی و ملی در جامعه، با تداوم بلاوقفه مبارزه ایدئولوژیک سیاسی عناصر بورژوازی درون حزب را شناسائی و طرد کنند.

امپریالیزم جهانی و ارتجاع حاکم در کشورهای تحت سلطه سعی میکنند تا با اتکاء به عناصر اپورتونیست و رویزیونیست در درون احزاب کمونیست انقلابی و هر جنبش انقلابی مردمی آنها را از درون مورد ضربت و تخریب قرار دهند. باز هم تکرار می نمایم ؛ همانطور که نقش افراد واقعاً انقلابی در ایجاد حزب پیش آهنگ پرولتاریا و ترسیم خط انقلابی پرولتاری و انتقال اندیشه های انقلابی در بین پرولتاریا و سایر طبقات زحمتکش و پیش برد مبارزه طبقاتی و پیروزی انقلاب از اهمیت ویژه برخوردار است، برخلاف نقش عناصر بورژوا و اپورتونیست باماسک کمونیسم و مردم خواهی و تمکین ظاهری به خط مشی های حزب و با «کمک های» مالی قابل توجه در آنها لانه میکنند، و حتی گاهی با سوء استفاده از اصل کمونیستی "انتقاد و انتقاد از خود" خود را از خطر تصفیه نجات میدهند، بیش از حد برای یک حزب انقلابی مضر است. چنانچه رفیق چیانچین میگوید: "با امضاء کردن یک ورق کاغذ سگها خود را از غرق شدن نجات دادند"؛ منظور او اشاره به باند رویزیونیست «سه جهانی» دین سیاوپینگ و هواکو فینگ است که بعد از تصفیه های در جریان انقلاب فرهنگی پرولتاریائی با امضای «ندامت» نامه های دوباره به مقامات عالی حزبی و دولتی بازگشتند و در فرصت مناسب حزب و دولت انقلابی چین را مورد حمله خائنه قرار داده و بایک اقدام کودتائی یگانه پایگاه انقلابی جهان را سرنگون کردند و چین انقلابی را در راه سرمایه داری سوق دادند. و امروز کشور چین یک کشور سوسیال امپریالیستی است که پرولتاریا و زحمتکشان چین و خلقها و ملل را خاصناً در کشورهای آسیا افریقا و امریکای لاتین به شدت مورد استثمار و ستم قرار میدهد.

وضعیت کنونی جنبش کمونیستی (م ل م) افغانستان: حدود چهل سال از بنیان گذاری جنبش کمونیستی (م ل م) در افغانستان میگذرد ولی جنبش کمونیستی هنوز به ایجاد حزب کمونیست انقلابی دست نیافته است. اگرچه حدود دوده دهه است که تعدادی مدعی اند که حزب کمونیستی را تشکیل داده اند که قبلاً بنام «حزب کمونیست» افغانستان یاد میشد و از چند سال باین طرف بنام «حزب کمونیست (مائونیست)» افغانستان. لکن با ارزیابی برنامه ها و اساسنامه های این دو حزب و مواضع و نقطه نظرات و عملکردهای رهبران آنها؛ هم حزب سابق دچار انحرافات اپورتونیستی بوده و هم حزب فعلی دچار انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی است. اگر گروهی از جنبش کمونیستی (م ل م) کشور روی انحرافات آنها انگشت گذاشته است، از هیچگونه اتهام، توطئه و دشنام و اهانت علیه آن دریغ نکرده اند. رهبران «حزب کمونیست (مائونیست)» افغانستان به لحاظ انحرافات اپورتونیستی جدی و ماهیت تشکیلاتی غیر پرولتاری حزب آنها نمی توانند مدعی یک حزب کمونیست حقیقی باشند. رهبران این حزب در طی سالها عامل ایجاد تشنت و تفرقه در جنبش کمونیستی کشور بوده هستند. رهبران این حزب تمام انتقاداتی را که در برابر انحرافات و اشتباهات آنها صورت گرفته است نه اینکه حاضر نه شده اند آنها را به پذیرند؛ بلکه منقدان و منتقدان خود را با شنیع ترین وجهی مورد حملات خصمانه قرار داده اند.

در وضعیت کنونی جنبش کمونیستی (م ل م) کشور در حالت پراکندگی بسر می برد؛ گروه ها و افراد ی چند در جنبش کمونیستی کشور فعالیت دارند. لکن اختلافات فکری و سیاسی معینی که بین این بخشها وجود دارد مانع از وحدت اصولی آنها و تشکیل حزب کمونیست انقلابی در کشور شده است. در طی سالهای اخیر مبارزات ایدئولوژیک سیاسی بین بخشهای از جنبش کمونیستی کشور به منظوره وحدت رساندن جنبش کمونیستی (م ل م) جریان داشته است؛ لکن این جریان همه بخشهای جنبش کمونیستی (م ل م) کشور را در بر نمی گیرد. گرچه هر یک از این بخشها در چوکات گروهی خود در عرصه مبارزه طبقاتی و ملی و مبارزه ایدئولوژیک سیاسی به نسبت های مختلف فعال اند؛ ولی اصولاً زمانی این مبارزات میتواند موثریت چندبرابری داشته باشد که همه این بخشها سعی کنند تا در پرتو دیالکتیک ماتریالیستی و علم انقلاب پرولتاریائی مبارزه علیه انحرافات اپورتونیستی و رویزیونیستی در جنبش کمونیستی کشور را به پیش برند؛ اشتباهات و انحرافات خود را بر مبنای اصل کمونیستی "انتقاد و انتقاد از خود" به پذیرند؛ جهت حل اصولی اختلافات ایدئولوژیک سیاسی خود با بخشهای دیگر جنبش تلاش کنند؛ در آن صورت است که فضای یک مبارزه اصولی ایدئولوژیک سیاسی بین بخشهای مختلف جنبش کمونیستی (م ل م) مساعد شده و زمینه برای انجام مباحثات و مذاکرات جدی برای ایجاد حزب کمونیست (م ل م) واقعی فراهم میگردد.

همه میدانیم که برای انقلاب کردن به سلاح انقلابی نیاز است، اولین و اساسی ترین سلاح در راه پیشبرد امر انقلاب تشکیل حزب کمونیست با خط صحیح و برنامه روشن انقلابی است. بعد از تشکیل چنین حزبی است که کمونیستها میتوانند ارتش خلق را تشکیل داده و به ایجاد جبهه وسیع انقلابی متشکل از حزب کمونیست و تمام نیروهای ضدامپریالیست و ضدارتجاع در جهت پیروزی مرحله انقلاب دموکراتیک نوین در کشور دست یابند. این سه سلاح خاصاً در کشورهای نیمه فئودالی و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی و مستعمره از جمله افغانستان که فعلاً کشوری مستعمره و نیمه فئودالی است، از ضرورت های انقلاب اند که باید تدارک و آماده گردند. بدون دستیابی به این سه سلاح طرد سلطه و ستم استعماری قدرتهای امپریالیستی و سرنگونی حاکمیت طبقات ارتجاعی فئودال و کمپرادور دولت دست نشانده امکان پذیر نیست. حتی جریان های انقلابی و مترقی دیگر باید این اصل مهم را درک نمایند که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری مبارزات ضدامپریالیستی و ضدارتجاعی آنها بدون رهبری پرولتاریا به پیروزی واقعی نمی رسد. زیرا پرولتاریا و حزب انقلابی اش است که بنا بر ماهیت و خصلت طبقاتی آن میتواند رهبری مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق و سایر جریانات مترقی و انقلابی را تا پیروزی نهائی به عهده گیرد. دیگر هر نیروی ولومترقی هم باشد قادر به انجام انقلاب ضدامپریالیستی و ضد فئودالی نیست. امروز محافل و گروه های بورژوار فورمیست چندی در خارج و داخل کشور فعال اند و به توده های مردم وعده میدهند که آنها میتوانند مردم را از سلطه استعماری امپریالیزم و حاکمیت ارتجاع دست نشانده درکشونجات دهند! اما این شعارها واهی و عوامفریبانه اند و رفورمیسم هر قدر هم که شعارهای تند و تیز سردهد ولی در ماهیت نیروی ایست سازشکار و تسلیم طلب. سازشکاری و انقیاد طلبی این قماش گروه ها و عناصر در طی شش سال اخیر به وضوح ثابت شده است. آن بخش از روشنفکران کشور که واقعاً به استقلال و آبادی میهن و آزادی و رفاه مردم شان و ایجاد جامعه واقعاً دموکراتیک می اندیشند باید با شعارهای سازمانها و احزاب بورژوار فورمیست و تسلیم طلب و یا قماشهای دیگر احزاب ارتجاعی که رنگ و لعاب «دموکراسی» بر خود مالیده اند، اغوا شوند. اینها در واقع بشکل دیگری همان ترندهای را بکار می برند که دولت مزدور کرسی چه جناح تکنوکرات آن و چه جناح احزاب اسلامی، ملیشه ای، خلقی پرچمی و طالبی آن.

فقط یگانه طبقه ای که در جامعه میتواند مبارزات طبقاتی و ملی توده های خلق را در جهت پیروزی واقعی آن رهبری نماید، طبقه کارگر و حزب انقلابی طبقه کارگر است؛ حزبی که توسط اندیشه های انقلابی (مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) رهبری شود. و لوتوده های خلق فداکاری و از خود گذری کنند، هست و نیست خود را در این راه بگذارند و حتی خون خود را در این راه بریزند؛ اگر نیروهای واقعاً انقلابی مردمی در رهبری مبارزات شان قرار نداشته باشند به یقین که همه دست آوردهای مبارزات و قربانیهای شان را جناح دیگری از طبقات ارتجاعی و قدرت و با قدرتهای امپریالیستی دیگری از کف آنها می ربایند. بارزترین مثال در تاریخ معاصر کشور ما مبارزات ضداستعماری و ضد امپریالیستی توده های خلق افغانستان خاصاً در طی سی سال اخیر است که با تمام قربانی و تلفات و قبول انواع ستم و مظالم و از دست دادن دار و ندار شان و بر بادی و ویرانی کشور، اما باز هم گروه های ارتجاعی و مزدور امپریالیستهای غربی و همان باندهای مزدور خلقی پرچمی و سازائی برسرنوشت شان حاکم شدند و شنیع ترین جنایات را بر آنها روا داشته اند. بعد از دور حکومت وحشت و بربریت طالبان، شش سال است که کشور تحت سلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی به سرکردگی ابر قدرت جهان خوار آمریکا قرار داشته و دولتی دست نشانده از جانی ترین دشمنان آنها توسط قدرتهای اشغالگر بر آنها تحمیل شده است. مردم همه روزه کشته می شوند، خانه های شان بمباران میشود، اولادشان توسط بمبهای آمریکا و ناتو قطعه قطعه میشود، به ناموس و مال و جان آنها تجاوز، تعرض و بی حرمتی صورت میگیرد؛ فقر و گرسنگی، تنگدستی و بیچارگی، ناامنی، فحشا، اعتیاد به مواد مخدر، ربودن کودکان و نوجوانان و ستم و استبداد قدرتهای استعماری و دولت مزدور بر مردم بیداد میکند. همه این کشتار و تجاوز، همه این ستم و مصایب، همه این در بردها و ویرانیها نتیجه جنایات و خیانتهای گروه های ارتجاعی و ضد مردمی مزدور رنگارنگ در طی سی سال اخیر است که به کمک و حمایت قدرتهای سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی و دولتهای ارتجاعی این همه ستم و جنایت را بر مردم مظلوم و ستم دیده افغانستان روا داشته اند که هنوز هم ادامه دارد. برخلاف تبلیغات پوچ و فریبکاریها و شیادی های قدرتهای اشغالگر دولت مزدور، فعالیتها و تبلیغات اغواگرانه شبکه موسسات «غیر دولتی» (NGOS) و تبلیغات گروه های «دموکراسی طلب» هیچ دورنمای که مردم از شر این همه ستم و بیدادگری، جنایت و تجاوز خلاص شده و در دورنج آنها تخفیف یابد، به چشم نمی خورد. راه نجات مردم از این وضعیت وحشتناک و از این ورطه هلاکتبار، یک مبارزه انقلابی و مترقی تحت رهبری حزب انقلابی طبقه کارگر است. مردم ما دوراه پیش روی دارند؛ یا بی تفاوت ماندن و سرنوشت خود را به دست «تقدیر» سپردن که نتیجه آن ادامه وضعیت فعلی و حتی بدتر از آن، ماندن در اسارت و بر دگی قدرتهای امپریالیستی و حاکمیت دولت دست نشانده و گروه های جنایتکار و مزدور و یک حرکت آگاهانه و قاطعانه برای

تدارک و آغاز یک مبارزه مترقی و انقلابی که یگانه راه برای طردسلطه استعماری قدرتهای امپریالیستی اشغالگروسرنگونی حاکمیت دولت دست نشانده و محوسلطه و ستم فئودالیزم، کمپرادوریزم و امپریالیزم از کشور است. در آن صورت است که توده های مردم به استقلال و آزادی واقعی، دموکراسی و رفاه و عدالت اجتماعی رسیده و از شر امپریالیستهای جهانخوار و مزدوران داخلی شان رهائی می یابند.
اول ماه می 2008

گروه پیکار برای نجات مردم افغانستان (مارکسیست- لنینیست- مائوئیست)